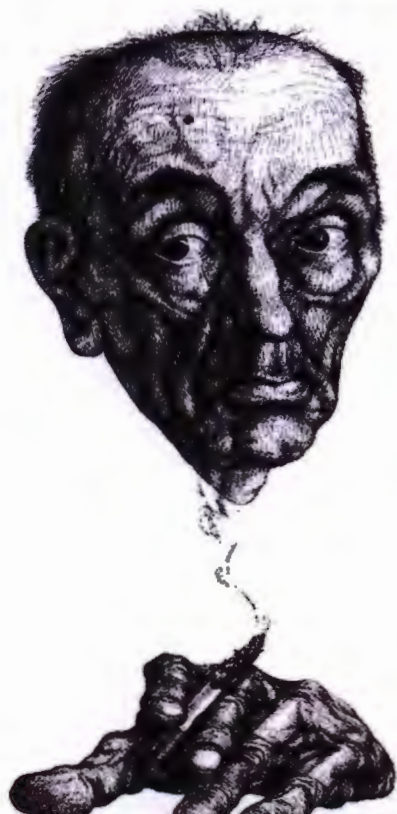


مایکل هولکویست

مکالمه گرایبی

میخایل باختین و جهانیش

ترجمه مهدی امیرخانلو



مایکل هولکویست

مکالمه گرای

میخائیل باختین و جهانش

ترجمه مهدی امیرخانلو



انتشارات نیلوفر

سرشناسه	هولکویست، مایکل، ۱۹۳۵- م. Holquist, Michael
عنوان و نام پدیدآور	مکالمه گرایی: میخائیل باختین و جهاناش / مایکل هولکویست؛ ترجمه مهدی امیرخانلو.
مشخصات نشر	تهران: نیلوفر، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	۳۰۹ ص.
شابک	978-964-448-691-3
وضعیت فهرست نویسی	فتیبا
یادداشت	عنوان اصلی: Dialogism: Bakhtin and his world, c1990.
عنوان دیگر	میخائیل باختین و جهاناش
موضوع	باختین، میخائیلوویچ، ۱۸۹۵-۱۹۷۵ م. Bakhtin, Mikhail Mikhailovich
موضوع	منتقدان - روسیه شوروی - سرگذشتنامه Critics - Soviet Union1 - Biography
موضوع	گفتگوگرایی (نقد ادبی) Dialogism (Literary analysis)
موضوع	ادبیات - فلسفه Literature - Philosophy
شناسه افزوده	امیرخانلو، مهدی، ۱۳۶۵ - ، مترجم
رده بندی کنگره	۱۳۹۵ ۲۸۲ ب / PG ۲۹۴۷
رده بندی دیویی	۸۰۱/۹۵۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	۴۴۹۶۶۴۴



انتشارات بهانم خایان انقلاب، خایان دانشگاه، تلفن: ۶۶۴۶۱۱۱۷

مایکل هولکویست

مکالمه گرایی

ترجمه مهدی امیرخانلو

نسخه پرداز: فرید دبیرمقدم

حروفچینی: شبستری

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۵

چاپ گلبان

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

فروش اینترنتی: www.behanbook.ir

فهرست مطالب

یادداشت مترجم.....	۷
مقدمه.....	۱۳
فصل اول: زندگی باختین.....	۱۵
فصل دوم: وجود در مقام مکالمه.....	۳۵
فصل سوم: زبان در مقام مکالمه.....	۷۵
فصل چهارم: رمان‌گونه‌گی در مقام مکالمه: رمان آموزشی و آموزش رمان..	۱۱۳
فصل پنجم: مکالمه تاریخ و بوطیقا.....	۱۶۹
فصل ششم: تألیف در مقام مکالمه: آرشیتکتونیک پاسخگویی.....	۲۲۹
ضمیمه: مکالمه در مقام نکروفیلیا	
(یا، چرا باختین این همه سوء تفاهم آفرین است؟).....	۲۷۷
مهدی امیرخانلو، محسن ملکی	
نمایه.....	۳۰۵

یادداشت مترجم

در انتخاب معادلی برای عنوان اصلی کتاب^۱ به مشکلاتی برخوردیم، و این مشکلات نه در حین ترجمه بلکه در پایان کار ظاهر شدند، یعنی زمانی که معادل مورد نظر از قبل انتخاب شده بود. کمترین یا شاید مهم‌ترین این مشکلات زمخت بودن، ناآشنا بودن (یا کمتر شناخته شده بودن) و حتی پس‌زننده بودن معادل تحت‌اللفظ یا سراسر است عنوان کتاب بود: «مکالمه‌گرایی». غرابت واژه ناشر محترم را نیز به تردید انداخت. باختین در فضای فکری ایران نامی نسبتاً آشناست، اما، در کنار اصطلاحاتی مانند چندصدایی و رمان‌گونگی و کارناوال، او را عموماً با منطق گفت‌وگو و گفت‌وگومندی یا گفت‌وگومداری می‌شناسند نه مکالمه‌گرایی. طرفه این که شخص باختین هرگز، به گفته نویسنده کتاب، از این اصطلاح استفاده نکرده است و دیالوژیسم «ایسم» تازه‌ای است که مایکل هولکویست خود برای «فهم فعالیت‌های پراکنده باختین در قالب یک کل» جعل کرده است. پس مشکل بزرگتر این‌جا بود که این اصطلاح، به همین علت، اصطلاح محوری کتابی بود که وی در شرح آراء میخائیل باختین نوشته بود. انتخاب معقول‌تر می‌توانست چیزی شبیه همان «منطق مکالمه» یا «اصل گفت‌وگویی» باشد، اما مترجم کتاب به سه دلیل بر سر همان معادل ناآشنا یا کمتر شنیده شده اصرار کرد.

دلیل نخست همان نفس ناآشنایی است. درست به همان منوال که نویسنده

کتاب می‌کوشد به واسطهٔ ابداع این «ایسم» تازه، درک و دریافت غرب از باختین را، که به قول خودش تحت الشعاع نوعی کثرت‌گرایی احمقانه یا کارناوال‌گرایی بیچگانه بوده است، و اسازی کند و به مسیری دیگر اندازد، ترجمهٔ کتاب نیز امید دارد همین نقشه را در زبان فارسی پیاده کند، جایی که اقبال به باختین بیشتر به سوءاستفاده‌های سیاسی و بدفهمی‌های ادبی، یعنی در یک کلام بداقبالی او، منجر شده است.^۱ انتخاب عنوانی هرچه ناآشنا تر می‌توانست برای رسیدن به هدف فوق بیشتر به کار آید.

اما تحقق این هدف ضمناً در گرو انتخاب معادل «مکالمه» به جای «گفت‌وگو» برای لغت dialogue بود. به نظر می‌رسید معادل «گفت‌وگو» حاوی همهٔ آن سوابق سوءاستفاده و بدفهمی باشد،^۲ اما ضمناً دو دلیل دیگر انتخاب «مکالمه» و نه «گفت‌وگو» را ضروری می‌ساختند. هر دوی این دلایل مستقیماً به خاستگاه‌های فکری باختین مربوط می‌شوند. نخست، بنا به خاستگاه فلسفی، ریشه‌های دیالوگ در باختین را باید در سرآغاز فلسفه یعنی در دیالوگ‌های افلاطون جست. شخص باختین بارها بر اهمیت آن‌ها تأکید کرده است، از جمله در کتاب مسائل بوطیقای داستایفسکی که در سیر تحول رمان و شکل‌گیری نثر هنرمندانه‌ای که خود آن را «دیالوژیک» می‌نامد برای آن‌ها اهمیت تعیین‌کننده قائل می‌شود.^۳ تا آن‌جا که به سنت ترجمهٔ متون فلسفی در ایران مربوط است، آنچه ما به عنوان آثار فلسفی افلاطون می‌شناسیم مکالمات افلاطون یا مکالمات سقراطی است و نه گفت‌وگوهای سقراطی.

۱. در این بداقبالی البته شخص باختین بی‌تقصیر نبوده است.

۲. در این باره در مؤخره‌ای که به کتاب ضمیمه شده و در آن نقبی به تاریخ اقبال به باختین در ایران زده شده، مفصل بحث شده است.

۳. بنگرید به

Problems of Dostoevsky's Poetics, ed. and trans. Caryl Emerson (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1984), p. 109.

(به تازگی ترجمه‌ای از این کتاب منتشر شده است: پرسش‌های بوطیقای داستایفسکی، ترجمه سعید صلح‌جو، انتشارات نیلوفر، ۱۳۹۵).

دلیل دیگر به خاستگاه الهیاتی تفکر باختین بازمی‌گردد. هرچند در شرح هولکویست تقریباً ردی از تأثیر آموزه‌های مسیحی بر تفکر باختین نمانده است، اما او خود در مقدمه‌اش اذعان می‌کند که باختین در سراسر عمر خویش فردی بسیار مذهبی بود که برایش برخی سنت‌های مسیحیت ارتدوکس روسیه در درجه اول اهمیت قرار داشت. تری ایگلتون در نقدی مختصر اما روشنگر بر یکی از آثار منتشرشده در شرح آراء باختین می‌گوید، باختین به معنای دقیق کلمه ماتریالیست تاریخی نبود اما تفکر او هم تاریخی بود و هم ماتریالیستی. آیین‌های مذهبی کلیسای روسیه و باور شبه‌ماتریالیستی آن به مقدس بودن امور جسمانی، نقش مهمی در این وصلت ایفا کرد. ایمان ارتدوکس روس ایمانی بود که وجه انسانی مسیح و غنای زندگی روزمره را توأمان می‌ستود. پس در پشت علاقه مفرط باختین به مادیت کلمه نوعی الهیات مبتنی بر تجسد نهفته است. کلمه‌ای که گوشت می‌گیرد، به‌زعم ایگلتون، نقشی محوری در تألیفات باختین دارد. و نباید از این نکته غافل بود که مراد از «کلمه» در این جا همان logos است که اصطلاحاتی مانند dialogue و dialogic و dialogism همگی از آن مشتق شده‌اند. بار دیگر معلوم می‌شود انتخاب «مکالمه» و به تبع آن «مکالمه‌گرایی»، نه انتخابی میان دو گزینه بلکه اصلاً انتخابی ضروری و اجتناب‌ناپذیر بوده است.

اما در نسبت با مفهوم مکالمه خوب است نکته دیگری را هم به اختصار مطرح کنیم که به همان اندازه در کانون بحث‌های کتاب جای دارد و چیزی نیست جز رابطه خود و دیگری. توضیح مختصری درباره این‌که هولکویست چگونه از این رابطه برای توضیح وجوه مختلف فعالیت‌های باختین استفاده می‌کند، می‌تواند به خواننده تصویر روشن‌تری از کلیت کتاب بدهد. رابطه خود و دیگری یکی دیگر از مسائل مناقشه‌انگیز در فلسفه مکالمه‌ای میخائیل باختین است. تاجایی که به طرفداران «گفت‌وگو» مربوط می‌شود، در گفت‌وگوی واقعی، یعنی گفت‌وگوی دوجانبه و مبتنی بر تعامل بین‌الذهانی، آن‌جا که هرچه بیان می‌شود مشحون از صدای دیگری است که ایدئولوژی متفاوتی را بازنمایی می‌کند، بله، در این گفت‌وگو است که می‌توان تمرین دموکراسی کرد. در مقابل،

منتقدان مارکسیست از جمله تری ایگلتون در همان نقد یادشده متذکر می شوند که مفهوم محوری مکالمه گرایی در باختین را نباید، آن گونه که شارحان لیبرال تر او تصور کرده اند، به معنای گوش سپردن مؤدبانه و فروتنانه به صدای دیگری دانست، و در تحلیل باختین از «گفتمان دوصدایی» نیز می توان انواع پیچیده تر مکالمه را تشخیص داد. اما آن تأکید ساده دلانه بر مکالمه دوجانبه و تأکید مدام باختین بر مکالمه درونی نباید ما را از واقعیتی مسلم غافل گرداند. درست است که باختین بر از درون مکالمه ای شدن کلمات تأکید می گذارد و برای مکالمات رو در رو در شکل دهی به کلیت چندصدایی رمان نقش محدودی قائل می شود، اما شک نیست که او به امکان های مکالمه رو در رو نیز نظر داشته است. هولکویست از اهمیت استعاره «دیدن» در آثار باختین یاد می کند. در آزمایشی فرضی، دو نفر که در اتاقی روبه روی یکدیگر نشسته اند، هر یک نسبت به دیگری از نوعی «مازاد دیدن» برخوردار است (آنچه الف در آن اتاق می بیند و ب نمی بیند، و بالعکس). هر کدام از این دو برای آن که بتواند به درک کاملی از آن به قول هولکویست «فضای شناختی» دست یابد باید مازاد دیدن دیگری را از آن خود کند. و اگر زمان و مکان را به معنایی کانتی شرط این ادراک بدانیم، آنگاه با تقابلی سروکار داریم میان زمان و مکانی که یک آگاهی برای ترسیم حدود خود (من - برای - خودم) به کار می گیرد و زمان و مکانی یکسر متفاوت که همان آگاهی برای ترسیم حدود سایر اشخاص و چیزها (غیر - من - در - من) به کار می گیرد، و بالعکس. بنابراین می بینیم که آن ارتباط دوجانبه و رو در رو به مدلی برای تنظیم یک جفت منظومه زمان / مکان برای هر کدام از طرفین استحاله می یابد. هولکویست این منظومه ها یا مختصات را «مقوله های خود» و «مقوله های دیگری» می نامد. ویژگی مقوله های خود، در یک کلام، سیالیت و ناتمامی است و ویژگی مقوله های دیگری ثبات و تمام شدگی. هر آگاهی یا «من» ای مجموعه ای است از این مقوله های خود و دیگری که به نحوی مکالمه ای با هم در پیوندند. پس سوژه برای باختین به این معنا مکالمه ای است، یک نسبت است، و مکالمه نسبتی است بنیادی که می تواند به فهم ما از این که سایر نسبت ها چگونه عمل

می‌کنند یاری رساند. در عمل، به کمک این مدل مکالمه‌ای می‌توانیم نسبت‌هایی از قبیل نسبت میان دال و مدلول، متن و زمینه، سیستم و تاریخ، زبان و بلاغت و... را درک کنیم. بر مبنای همین استحاله است که هولکویست مکالمه‌گرایی خود را بنا می‌کند.^۱ مدل فوق ضمناً به او امکان می‌دهد در تقابل‌های مختلف میان نظریهٔ باختین و نظریهٔ متفکران دیگر (سوسور، لوکاچ، اشکولوفسکی،...) بر سر موضوعی واحد، مزیت نظریهٔ باختین را نشان دهد، یا میان عناصر مختلف در تفکر او وحدتی برقرار کند. در هر مورد با عنصری سروکار داریم که نسبت میان خود و دیگری را بر ساخته‌اند و استعاره‌ای که برای بیان وحدت آن‌ها به کار آمده است همان مکالمه است. با توسل به چنین روایتی از مکالمه است که هولکویست می‌کوشد مکالمه‌گرایی باختین را از تأکیدهای رایج بر ویژگی‌های سرخوشانه و امیدوارانه برهاند. مترجم کتاب امیدوار است ترجمهٔ این اثر به فارسی نیز بتواند فتح بابی باشد برای رهیدن از ویژگی‌هایی مشابه که به دریافت باختین در ایران چسبیده‌اند.

در پایان لازم می‌دانم از نقش استادم دکتر فرزانه سجودی در ترجمهٔ این کتاب یاد کنم. او بود که مرا به ترجمهٔ این کتاب تشویق کرد، هرچند باید پنج سالی از آن زمان می‌گذشت تا مترجم آمادگی بازبینی و ویرایش مجدد کارش را پیدا کند و نسخهٔ نهایی آن را برای چاپ به ناشر بسپارد. در تفکر باختین البته هیچ چیز نهایی نیست، اما هر اثر، مانند هر «گفت‌وگو»، باید دست‌آخر سرانجامی داشته باشد.^۲

۱. و ما البته در ضمیمهٔ این کتاب می‌کوشیم به نقد مدل‌سازی او از فلسفهٔ باختین بپردازیم.
 ۲. در مراحل آماده‌سازی کتاب بود که فهمیدیم به ویراست جدید کتاب فصلی اضافه شده است با عنوان «هتروگلاسیایی به‌نام باختین». هولکویست در این فصل عمدتاً به واکنش‌ها به کتاب و همین‌طور پژوهش‌های مرتبط با باختین می‌پردازد. این فصل جامانده مانند تکه‌ای بود که با بیرون‌ماندنش، کامل شدن کلیت کتاب را زیر سؤال می‌برد؛ در عوض، ضمیمه‌ای که به آخر کتاب اضافه شده است مانند عنصری ناساز، نوعی مکمل (supplement)، می‌کوشد کلیت بحث هولکویست را از نو سازمان دهد.

مقدمه

در کتابی که پیش از این با عنوان **میخایل باختین** (نوشته کاترین کلارک و مایکل هولکویست، انتشارات دانشگاه هاروارد، ۱۹۸۴) منتشر شد، تلاش شده بود زندگی و تفکر باختین تا حد امکان بی طرفانه ارائه شود. هرچند ناممکن بودن بی طرفی خود یکی از فرض های اصلی مکالمه گرایی است؛ این کلمه را به کار بردم تا بگویم در آن کتاب تمام تلاش خود را کردیم تا واقعیت ها را چنان که می دانستیم منتقل کنیم، بی آن که آگاهانه تفسیرشان کنیم تا با نظرات خودمان سازگار شوند، حتی وقتی آنچه گزارش می کردیم خلاف ارزش های ما بود. برای مثال، من فردی بی ایمانم، اما هیچ تلاشی صورت نگرفت تا این واقعیت مسلم بی اهمیت جلوه کند که باختین در سراسر عمر خویش فردی بسیار مذهبی (ولو بسیار نامتعارف) بود که برایش برخی سنت های مسیحیت ارتدوکس روسیه در درجه اول اهمیت قرار داشت.

این کتاب از چند جهت با کتاب مذکور تفاوت دارد، مهم ترین دلیلش این که به همه آثار باختین به یک اندازه نمی پردازد — هرچند از همه متن هایی که از او موجود است بهره می گیرد. برخی آثار را برجسته می سازد، در مورد الباقی به اشاره ای بسنده می کند. در این جا تلاش بر رعایت نهایت ایجاز بوده است، البته بدون طفره رفتن از مسئولیت و پاسخگویی، در معنای مکالمه ای کلمه. مکالمه گرایی پدیده ای است که هنوز تا حد زیادی یک رویداد گشوده است. بنابراین، هر تلاشی برای «جامع» بودن یا «مرجع» بودن گمراه کننده است. آنچه در این کتاب

آمده نه چیزی بیشتر از دیدگاه شخصی است و نه چیزی کمتر از آن، دیدگاهی شخصی راجع به نکاتی دربارهٔ مکالمه گرایی که به نظر این خواننده با هوش متوسط، پس از صرف چند سال در مطالعه و ترجمه و تدوین و تدریس آثار باختین، مهم جلوه کرده است.

فصل اول

زندگی باختین

میخائیل باختین در ۱۶ نوامبر ۱۸۹۵ (۴ نوامبر، در تقویم یولیان)^۱ در شهرستانی در جنوب مسکوبه نام آریول^۲ به دنیا آمد.^۳ پدرش مدیر بانک بود و از خانواده‌ای قدیمی اما نه چندان شاخص از اشراف درجه دوم برخاسته بود. باختین در کودکی در خانه تحت تعلیم معلمه‌ای آلمانی با استعدادی منحصر به فرد قرار گرفت و با یادگیری همزمان روسی و آلمانی دوزبانه شد. زندگی او تا سال ۱۹۱۸ که دانشگاه پترزبورگ (یا آن‌گونه که بعدتر نامیده شد «پتروگراد») را ترک کرد، درست درخور مردی بود که بنا بود در آینده محقق هتروگلاسیا^۴ (چندزبانی) شود. از آن‌جا که شغل پدرش سفرهای متوالی را ایجاب می‌کرد باختین نوجوان سال‌های تحصیلش در دوره دبیرستان را در ویلنیوس^۵ و آدسا^۶ گذراند، دو شهری که حتی

۱. Julian calendar یا old style date که پیش از تقویم گریگوریان (تقویم رسمی حال حاضر مسیحیان)، در کشورهای مسیحی ارتدوکس و پروتستان رسمیت داشت، در روسیه نیز تا فوریه ۱۹۱۸ تقویم رسمی کشور بود. برای تبدیل تاریخ سبک قدیم (O.S.) به سبک جدید (N.S.)، در فاصله سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۹۰۰، لازم است به تاریخ یولیان دوازده روز اضافه شود. م.

2. Orel

۳. برای مطالعه شرح کامل‌تری از زندگی باختین، بنگرید به:

Katerina Clark and Michael Holquist, *Mikhail Bakhtin* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1984).

4. heteroglossia

5. Vilnius

6. Odessa

در دل امپراطوري چهل تکه روسيه نيز از لحاظ تنوع زبان ها و اختلاط فرهنگ ها زبانزد بودند. ويلنيوس بخشي از قلمرو باستاني ليتواني بود که پس از سومين تجزيه لهستان در سال ۱۷۹۵ به خاندان رمانوف واگذار شده بود؛ بنابراین «زبان رسمي» در آن ناحيه روسي بود، اما اکثر شهروندان به زبان هاي ليتوانيائي يا لهستاني حرف مي زدند. ويلنيوس همچنين کانون فکري «يهوديان شرق اروپا» بود و به سبب حضور مفسران تلمود در آن، به «اورشليم شمال» شهرت داشت و زبان هاي ييدش و عبري نيز در گوشه و کنار آن به گوش مي رسيد. آدسا، بندري پررفت و آمد در کرانه دريای سياه، يکي ديگر از نواحی اصلي يهودی نشين در شرق اروپا بود، شهری که خيابان هایش آکنده از فرهنگ های گوناگونی بود که هریک به زبانی سخن می گفت.

در ۱۹۱۳ باختين وارد دانشگاه محلی آدسا شد اما یک سال بعد خود را به دانشگاه سن پترزبورگ منتقل کرد. از آن جا که در دوره دبیرستان مطالعه فراوانی در زمینه زبان های لاتين و (به خصوص) يونانی انجام داده بود، در دانشگاه پترزبورگ در گروه ادبيات باستان دانشکده زبان شناسی تاريخی^۱ ثبت نام کرد و به اين ترتيب قدم در راه برادر بزرگترش نيکلا گذاشت که در دانشگاه دو سالی از او جلوتر بود. و اين نيکلا که در نوع خود چهره ای منحصر به فرد بود، الهام بخش رابطه عاشقانه باختين با عصر هلنيستي در کل دوران زندگي اش شد. در واقع، تا سال ۱۹۱۸ که آن دو از هم جدا شدند و بعد هرگز دوباره يکديگر را نديدند، نيکلا در مجموع بيشترين تأثير را بر باختين جوان گذاشت. او به گارد سفيد^۲ پيوست و پس از گذراندن ماجراهای بسيار، سرانجام به مقام استادی زبان شناسی در دانشگاه بيرمنگام انگلستان رسيد و در ۱۹۵۰ در همان جا درگذشت.

در بهار ۱۹۱۸، باختين به همراه بسياری ديگر، برای فرار از آشوبی که از

1. historico-philological faculty

۲. white army يا white guards (ارتش سفيد) که بازوی نظامی جنبش سفيد (white movement) روسيه در نيمه اول قرن بيستم بود، جنبشی که از اتحاد نيروهای ضد کمونيست تشکيل شده بود و در فاصله ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲ جنگی داخلي عليه بلشويک ها به راه انداخت. م.

خیزش ناگهانی انقلاب در گرفته بود، راهی نواحی ییلاقی شد تا به غذا و سوخت بیشتری دسترسی پیدا کند. او ابتدا در نیول^۱ و سپس در حومه ویتیبسک^۲ سکنی گزید. در هر دو جا بلافاصله به عضویت گروه کوچکی از متفکران و روشنفکران درآمد که با شور و شوق بسیار خود را وقف بحث و سخنرانی و تظاهرات و مانیفست نویسی و کارهایی از این قبیل کرده بودند که البته مشخصه زندگی در چنان عصر فوق العاده ای بود. در فضای چنین کارهای فکری و سیاسی عظیمی بود که باختین خود را دلمشغول مسائلی کرد که در آن زمان جزو دغدغه های اصلی فیلسوفان بودند، مسائلی از قبیل وضعیت سوژه یا فاعل شناسایی^۳، رابطه هنر با تجربه زیسته، وجود دیگری، و جنبه های گوناگون و پیچیده مسئولیت یا پاسخگویی در حوزه گفتمان و حوزه اخلاق. باختین از سال ها قبل خود را در فلسفه، به خصوص فلسفه یونانی، هلنیستی^۴ و فلسفه جدید اروپایی غرق کرده بود. زمانی که هنوز یک دانش آموز دبیرستانی بود در ویلنیوس و آدسا آثار فلاسفه صاحب نظام آلمانی و همین طور بوبر و کیرکگور را خوانده بود و در دانشگاه، جایی که بنا به سنت قدیمی زبان شناسی آلمانی ادبیات و زبان را در ارتباطی تنگاتنگ در پرتو یکدیگر می آموزختند، فوت و فن تحقیق در آثار کلاسیک یونانی و لاتین را آموخته بود. علاوه بر این، او زیر دست تادئوش ژلینسکی، استاد برجسته ادبیات کهن، تربیت شده بود که پیوسته بر آگاهی از تمام جوانب تمدن باستان، از جمله فلسفه آن، تأکید می کرد.

بنابراین طیف علایق باختین بسیار گسترده بود، اما او به همین اندازه به گروه جوانی تعلق خاطر داشت که در سال ۱۹۱۸ به آن پیوسته بود. البته در آن جا فلسفه جدید بود که شور و شوق آن ها را برمی انگیزخت. در جریان همین مطالعات و مباحثات بر سر متون فلاسفه معاصر آلمان بود که نقطه «حلقه باختین» بسته شد،

1. Nevel

2. Vitebsk

3. knowing subject

۴. یونانی گرایی یا هلنیسم به دوره ای از تاریخ فلسفه غرب گفته می شود که در فاصله میان فلسفه ارسطو و ظهور نوافلاطون گرایی (قرن ۳ م) رواج داشت. م.

حلقه‌ای در حال تکوین که بعدها والتین والوشینف^۱، موسیقیدان آینده و پاول مدودف^۲، روزنامه‌نگار و برگزارکننده جلسات ادبی آینده نیز به آن پیوستند و بعدها در مشاجرات درگرفته بر سر هویت مؤلف متونی که در دهه ۱۹۲۰ نوشته شدند، نام‌شان با نام باختین گره خورد.

به این ترتیب، دست‌کم تا سال ۱۹۲۴، دوروبر باختین را بحث‌های سنگین فلسفی گرفته بود، بحث‌هایی که گذشته از حلقه مطالعاتی او و دوستانش (که باختین به سرعت به کانون آن بدل شده بود)، در مراکز اجتماع عمومی‌ای به جریان افتاده بود که ستاد مرکزی حزب کمونیست برپا می‌کرد.

در آن سال‌ها مکتب فلسفی غالب در حوزه مطالعات فلسفی اروپا، مکتب «نوکانت‌گرایی»^۳ بود که برای باختین جوان نیز از اهمیتی به‌سزا برخوردار بود. از آن‌جا که فعالیت‌های این مکتب فلسفی امروزه با برخی ابهام‌ها و ناآشنایی‌ها آمیخته است، شاید چند کلامی درباره آن و به‌خصوص درباره ابعادی از آن که به باختین مربوط می‌شود مفید باشد. در سال ۱۹۱۸، مکتب نوکانتی قریب به پنجاه سال بود که مکتب غالب فلسفی در آلمان بود. از حدود دهه ۱۸۷۰ تا دهه ۱۹۲۰، عموم اساتید فلسفه در آلمان با اتخاذ موضعی در قبال کانت ابراز وجود می‌کردند. این مطابق با همان زمانی است که غالب روس‌ها آلمان را خانه حقیقی تفکر فلسفی می‌انگاشتند. کرسی‌های اصلی در دانشگاه‌های روسیه، نه فقط در رشته زبان و ادبیات آلمانی بلکه همچنین در زبان و ادبیات روسی به اشغال انواع و اقسام اساتید نوکانتی درآمده بود.^۴

با آن‌که نوکانت‌گرایی پدیده‌ای گسترده بود و فلسفه‌های گوناگونی را با مسائل

1. Valentin Voloshinov

2. Pavel Medvedev

3. Neo-Kantianism

۴. بنگرید به:

Katerina Clark and Michael Holquist, "The influence of Kant in the early work of M. M. Bakhtin," in Joseph P. Strelka (ed.) *Literary Theory and Criticism* (Festschrift for René Wellek) (Bern: Peter Lang, 1984), pp. 299-313.

و دغدغه‌های متفاوت در بر می‌گرفت، وجهی از تفکر کانت که همه این فلسفه‌ها می‌بایست با آن مواجه شوند همان صورت‌بندی کانت از نسبت میان ذهن و جهان و اصرار او بر نوعی معرفت‌شناسی بر ساختی^۱ در قلب «انقلاب کوپرنیکی» اش بود. کانت عقیده داشت فیلسوفان مقدم بر او یا مانند لایبنیتس بر نقش ایده‌ها بیش از حد تأکید گذاشته‌اند و، بدین سان، مرتبه جهان بیرون از ذهن را تنزل داده‌اند؛ یا مانند لاک مسیری طولانی در خلاف این جهت پیموده‌اند و با حسی کردن مفاهیم، ذهن را به چیزی در حد پذیرنده صرف اطلاعاتی بدل کرده‌اند که حواس ما از جهان بیرون فراهم می‌آورند. گسست کانت از این نظرات عبارت بود از تأکید او بر فعل و انفعالی ضروری - یا، اگر باختین تفسیرش می‌کرد، مکالمه‌ای - میان ذهن و جهان.

کانت عقیده داشت آنچه ما تفکر می‌خوانیم ترکیبی از دو فرم یا صورت معرفت است: حس و فهم. «حس» را کم و بیش می‌توانیم به همان معنایی در نظر بگیریم که تجربه‌گرایانی چون لاک و هیوم از آن مراد می‌کردند، یعنی تنها اساس معرفت، قلمرو حواس فیزیکی. و مراد کانت از «فهم» نیز بی‌شبهت به مقصود عقل‌گرایانی چون لایبنیتس نیست که آن را تنها اساس معرفت و قلمرو مفاهیم در ذهن انسان می‌پنداشتند.

توانایی اندیشیدن، که در نظر کانت مترادف است با توانایی حکم کردن، هر دو صورت معرفت را شامل می‌شود. کانت آن دو را با موفقیت تمام در «ترکیب استعلایی»^۲ خویش جمع می‌کند: مفاهیم پیشین [یا مقدم بر تجربه] در درون ذهن جای دارند، اما فعالانه می‌توانند حواس برآمده از جهان بیرون را سازماندهی کنند. جهان که قلمرو اشیاء فی‌نفسه است، حقیقتاً وجود دارد، اما همین مطلب در مورد ذهن نیز صدق می‌کند که قلمرو مفاهیم است. تفکر دادوستدی است میان این دو قلمرو.

کسانی که بعد از کانت آمدند چنین ترکیبی را به روش‌های مختلف تفسیر

1. constructive epistemology

2. "transcendental synthesis"

کردند. از میان تمام فلسفه‌های نوکانتی، باختین جوان خود را با مکتب ماربورگ همدل تر می‌دید که هرمان کوهن^۱ آن را در دانشگاه ماربورگ تأسیس کرده بود.^۲ کوهن در نسبتی که کانت میان ذهن و جهان برقرار کرده بود از اساس تجدید نظر کرد. او بر وجه استعلایی ترکیب کانت تأکید گذاشت و در طلب نوعی یگانگی بی‌عیب و نقص تا آن‌جا پیش رفت که به قهرمان سایر جویندگان خلوص متافیزیکی تبدیل شد، از جمله [بوریس] پاسترناک جوان که در ۱۹۱۲ به قصد تصاحب کرسی استاد بزرگ به ماربورگ سفر کرده بود. همین شوق ایجاد یگانگی در کوهن بود که روس دیگر، یعنی لنین را به حمله به او به عنوان ایده‌آلیستی خطرناک واداشت.^۳ آنچه پاسترناک را جذب کرد و لنین را رم داد، خصلتی واحد در کوهن بود: تقابل او با دوگانگی بالقوه موجود در تلقی کانت از نسبت میان تفکر درونی با جهان بیرون. کوهن ذهن تیز منحصربه‌فردی داشت، و فلسفه او مصداق بارز آن دستگاه‌های فکری است که سودای وحدت بخشیدن به تمام عملیات حوزه آگاهی را در سر می‌پروراند. به بیانی بسیار خلاصه، روش کوهن برای برآوردن چنین سودایی و انهادن مفهوم کانتی «شی فی نفسه» بود تا از این طریق بتواند به اعلام «منطق معرفت ناب»^۴ نائل شود که یگانه قلمرو آن قلمرو مفاهیم است.^۵ جهان در مقام موضوع تفکر وجود دارد اما، موضوع تفکر، فارغ از این که ظهورش بر فاعل شناسایی تا چه اندازه مادی است، باز همیشه همان موضوعی خواهد بود که نامش تفکر است.

ارتباط باختین با مکتب ماربورگ تقریباً بی‌واسطه بود. در همان حول و حوش

1. Hermann Cohen

۲. پل ناتورپ و ارنست کاسیرر دو عضو اصلی دیگر این مکتب هستند، هرچند می‌توان گفت فعالیت‌های کاسیرر پس از دهه ۱۹۲۰ تا حد زیادی او را از اصول «ماربورگی» دور کرد. با این حال، او هیچ‌گاه مشغله ماربورگی جمع مقولات متافیزیک با آخرین یافته‌های علوم دقیقه ریاضی و فیزیک را رها نکرد.

3. V.I. Lenin, "Materialism and Empirio-criticism" (Moscow: Progress Publishers, 1964), pp. 264-6.

4. "logic of pure knowledge"

۵. رجوع کنید به کتاب او با عنوان، *Logik der reinen Erkenntnis* (Berlin, 1902).

ورود او به نویل، ماتوئی ایسایویچ کاگن^۱ نیز، که بعد نزدیک ترین دوست باختین در سالهای اقامت او در نویل و ویتپسک شد، از آلمان به نویل بازگشته بود. کاگن هوش بالایی داشت و احترام هرکس که او را می دید برمی انگيخت. او در اصل به قصد فراز از زندان و شکنجه از منطقه یهودی نشین روسیه به آلمان گریخته بود و قصد داشت در آنجا مطالعه فیزیک و ریاضیات را دنبال کند، اما در عوض درگیر تحصیل فلسفه در ماربورگ نزد کوهن شد. چرخش کاگن از علوم دقیقه به فلسفه در سالهای پیش از جنگ جهانی اول امری نامعمول به شمار نمی رفت، زیرا در همان زمان دانشمندانی چون فون هلموتز^۲ در تلاش بودند کانت را از راه منطق ریاضی و شیوه عمل سیستم اعصاب تفسیر کنند، و فیزیک دانانی چون ارنست ماخ^۳ آنچه را که درباره ماهیت ماده و انرژی در آزمایشگاه آموخته بودند در مورد پرسش های عظیم متافیزیکی به کار بستند. مکتب ماربورگ از آن قسم نوکانت گرایی های جدید آکادمیک بود که مجدانه می خواست اکتشافات سایر علوم را در سایه مطالعات فلسفی وحدت بخشند. به این ترتیب، کاگن، ریاضی دان سابق، در آن دانشگاه قدیمی آلمانی که بر ارتفاعات مشرف به رود لان^۴ بنا شده بود، ابداً احساس غریبگی نمی کرد. با این حال، مدت زیادی از اشتغال او به عنوان فیلسوف در آلمان نمی گذشت که شروع جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) در کارش وقفه انداخت. در چهار سال بعد او را به چشم متحد دشمن می دیدند (هرچند شخص کوهن به حمایت از او برخاست) و تنها بعد از امضای معاهده برست-لیتوفسک^۵ در ۱۹۱۸ بود که رهایش کردند تا به روسیه بازگردد. شیفتگی باختین و دیگر دوستانش به فلسفه آلمانی با بازگشت کاگن عمق و انگیزه ای دوباره یافت.

1. Matvei Isaevich Kagan

2. von Helmholtz

3. Ernst Mach

4. Lahn

۵. Treaty of Brest-Litovsk؛ معاهده صلحی بود که در مارس ۱۹۱۸ میان اتحاد جماهیر شوروی و قدرت های مرکز (آلمان، اتریش-مجارستان، بلغارستان، عثمانی) امضا شد و طی آن دولت بلشویکی تعهد داد با قدرت های مرکز ترک مخاصمه کند. این معاهده تنها نه ماه پابرجا ماند. م.

دو جنبه کلی در نوکانت‌گرایی مکتب ماریورگ باید بیش از بقیه مورد توجه قرار گیرند، زیرا در نگارش آثار اولیهٔ باختین نقشی مهم ایفا کردند. نخست اشتیاق نوکانتی‌ها برای برقراری نسبتی میان مسائل سنتی فلسفه و اکتشافات عظیم علمی که به واسطهٔ علوم دقیقه و زیست‌شناسی به تازگی، در سال‌های پایانی قرن نوزدهم، در طبیعت و جهان روی داده بود. باختین به‌شخصه علاقهٔ فراوانی به علوم و به‌خصوص فیزیک جدیدی داشت که پلانک، اینشتین و بور طرح انداخته بودند. در کنار این‌ها، او به پیشرفت‌های جدید فیزیولوژیکی یا، دقیق‌تر بگوییم، بررسی سیستم مرکزی اعصاب که پترزبورگ یکی از قطب‌های جهانی آن بود نیز علاقه نشان می‌داد. دوستان نزدیک او یا شامل کاگن بودند که سابقهٔ تحصیل ریاضیات داشت، یا ایوان کانایف^۱ که زیست‌شناس (و مورخ علم) بود. شاید این بُعد از فعالیت او بتواند این حد از بذل توجه‌اش به مسائل مربوط به ادراک^۲ و مادیت^۳ را توجیه کند. نظریهٔ کوانتوم و نسبیت در سرهرآن‌کس که با موضوعاتی سنتی از قبیل نحوهٔ ارتباط ذهن با جسم یا نحوهٔ ارتباط مادهٔ فیزیکی با هستی‌هایی به ظاهر غیرمادی مانند روابط میان اشیاء اشتغال خاطر داشت، پرسش‌هایی جدید برانگیخته بود و متفکران مابعداینشتین و بور هم خود را بر سرشاخ شدن با همین پرسش‌ها گذاشته بودند. «مکالمه‌گرایی» را نیز باید بخشی از این تلاش همگانی به حساب آورد. بنابراین اگر ابهامی در فلسفهٔ باختین در رابطه با این‌گونه مسائل وجود دارد، تا حدی ناشی از ابهامی است که در شیوهٔ برخورد علم جدید با برخی موضوعات دیده می‌شود. اینشتین عقیده داشت اشیاء فیزیکی موادی ثابت نیستند، بلکه صورت‌هایی از انرژی فرارند. بنابراین تعجبی ندارد که ماده — که هنوز هم برای فیلسوفان و هم فیزیکدانان مقوله‌ای پایه بود — قطعیت خود را از دست داده باشد، قطعیتی که پیش‌تر چندان خلل‌ناپذیر و مجاب‌کننده می‌نمود که ماده‌گرایان (ماتریالیست‌ها) می‌توانستند با پازدن به سنگی همکاران ایده‌آلیست‌تر خود را عاجز کنند. زمانی که باختین ایام جوانی

1. Ivan Kanaev

2. perception

3. materiality

خود را می‌گذرانند، تمام تمایزهای خط‌کشی شده‌ای که در تقابل‌های سنتی (دوگانه) میان ماده و ذهن یا جسم و روح مسلم فرض می‌شدند، به سرعت زایل و بی‌اعتبار شده بودند.

وجه دوم فعالیت مکتب ماربورگ که اهمیتش در سیر تحول باختین اثبات شده است، تأکید مؤسس این مکتب بر وحدت و یگانگی بود. باختین صرفاً پذیرنده منفعل ایده‌های نوکانتی نبود. یکی از مهم‌ترین روش‌هایی که او، حتی در همین مراحل نخست، به یاری آن‌ها استقلال خود را در برابر کوهن نشان داد، مقاومتش در برابر ایده یگانگی همه‌شمول یا *Allheit* بود. در این مورد شاید بهتر از همه بتوان باختین را در مقام متفکری دید که می‌کوشد در برابر ذهن (و به ویژه ذهن عقلایی)، یعنی همان قطبی که کوهن بدان گرایش داشت، به سوی دیگر ترکیب کانت یعنی جهان بازگردد. مفهوم ناهمگنی غایات^۱ در نزد کانت بسیار بیشتر به کار باختین می‌آمد تا شوق نوکانتی‌ها برای ایجاد وحدت.

باختین در طول سال‌های اقامتش در نویل و ویتپسک، یعنی از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۴، پروژه‌های مختلفی را در قالب آثار گوناگون دنبال کرد که در همه آن‌ها به اقسام مختلف می‌کوشید با اصطلاحاتی پیچیده‌تر از آنچه مکتب ماربورگ فراهم آورده بود در امکان ساختن یک کل از نو بیندیشد. نسخه کانتی نحوه ارتباط ذهن با جهان، سوژه را در مقام فردی تعریف می‌کرد که به ماده جهان (که در غیر این صورت خام و بی‌شکل می‌ماند) معنا می‌بخشد. در مقاله‌های ابتدایی باختین، مثلاً «مؤلف و قهرمان در فعالیت زیباشناختی» یا «رهیافتی به فلسفه عمل»، فهم او از ادراک به منزله عملی از جنس *تألیف*^۲ او را بیش از کوهن به شخص کانت نزدیک کرد، زیرا او بر حسب این‌که فعالیت ذاتاً زیباشناختی چیست به مسئله کلیت از نو اندیشیده بود. در این مقاله‌ها، باختین سوژه فردی را همچون هنرمندی مشاهده می‌کند که می‌کوشد ماده خام خود را که فی‌نفسه (مستقل از فعالیت هنرمند) اثر هنری نیست به چیزی که نوعی کل با مفهوم است

تبدیل کند، کلی که ما آن را به عنوان یک تابلوی نقاشی یا یک متن به جامی آوریم. شوق کوهن برای رسیدن به وحدت، و ملازمش عقل گرابی، نبود که باختین را به استاد فرزانه ماریبورگ علاقه‌مند ساخت. آنچه باختین را مجذوب کرد، تأکید کوهن بر فرآیند، بر «داده‌شده‌نبودن»^۱ بنیادی تجربه، با تمام گشودگی و قوت آن – همچون روزنه‌هایی در وجود –، بود.

به جز قطعه کوتاهی که در روزنامه محلی مستعجلی منتشر شد، هیچ‌کدام از نوشته‌های او در طول آن سال‌ها رنگ چاپ به خود ندید. اما در همین سال‌های بسیار مهم حیاتش بود که پایه‌های فلسفی کاری که در ادامه عمر دنبال کرد بر پا شدند.

در ۱۹۲۴ به پتروگراد بازگشت، در آستانه تغییر نام شهر به «لنین‌گراد». در آن مدت دوره بسیار سختی را سپری کرد، زندگی را با پس اندازی می‌گذراند که زنش از فروش عروسک‌های حیواناتی که با لته‌ها و لباس‌های کهنه می‌بافت اندوخته بود. با این حال، شش سال بعدی به فعال‌ترین سالهای زندگی‌اش تبدیل شد. باختین از این‌که شغلی معمولی دست‌وپا کند ناتوان بود زیرا هم از نظر سیاسی مظنون به شمار می‌رفت (به دلیل شرکت در حلقه مباحث مختلفی که گروه‌های زیرزمینی مؤمنان ارتدوکس در «کلیسای کاتا‌کومب»^۲ برگزار می‌کردند)، و هم علیل بود (در زمان اقامت در نوویل به التهاب شدید استخوان مبتلا شد که قطع پای راستش را در ۱۹۳۸ ناگزیر ساخت). زن و شوهر عایدی کافی برای هزینه بی‌پایان چای و سیگاری نداشتند که باختین برای کار کردن به آن‌ها نیاز داشت، اما، زندگی چندان هم بد نمی‌گذشت: کار نکردن به معنای وقت بیشتر داشتن برای مطالعه و مصاحبت با دوستان بود، دوستانی که بعضی‌شان از همان حلقه بحث‌های نوویل / ویتپسک می‌آمدند و با بعضی دیگر تازه آشنا شده بود. از میان دسته دوم یکی هم

1. "un-giveness"

۲. "catacomb church"، که نام دیگر «کلیسای ارتدوکس راستین روسیه» (RTOC) است، پس از سربازدن غالب آباء کلیسای ارتدوکس از همراهی با رژیم «کفرآمیز» کمونیستی در اواخر دهه ۱۹۲۰ و اوایل ۱۹۳۰ در خفا سازماندهی شد. م.

ایوان کانایف، زیست‌شناس برجسته بود که به باختین و خانواده‌اش اجازه داد در اقامتگاه نسبتاً جادارش در حومهٔ نفسکی پروسپکت، شاهراه اصلی شهر، سکنی گزینند. بیش از همه، باختین وقتی برای نوشتن پیدا کرد. در طول سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹، باختین چندین جلد کتاب نوشت که شهرتی برایش رقم زدند. او سبک نگارش فنی و فلسفی سابق خود را به نفع سبکی عام‌پسندتر کنار گذاشت، یا دست‌کم شروع به نوشتن به زبانی کرد که خواندن آن برای عموم آسان‌تر باشد. او (و عده‌ای دیگر) بعدها ادعا کردند که باختین در این دوره آثاری را با نام دوستانش منتشر کرده بود، یعنی مدودف («روش صوری در مطالعات ادبی»^۱، ۱۹۲۸)، والوشینف («فرویدگرایی: طرحی انتقادی»^۲، ۱۹۲۷؛ «مارکسیسم و فلسفه زبان»^۳، ۱۹۲۹) و کانایف («حیات‌باوری معاصر»^۴، مقاله‌ای در دو بخش، ۱۹۲۶).^۵ این مدعا برای بسیاری از محققان به معما تبدیل شده است، و این جا و آن‌جا افراد مختلف راجع به مسئلهٔ هویت اصلی مؤلف این متون کم مطلب نوشته‌اند.^۶ این‌جا مجال افزودن بر این مشاجرات نیست، اما خوانندهٔ این کتاب باید بداند من با آن دسته از نظرات همدلم که شخص باختین را، در درجهٔ اول، مسئول این کتاب‌ها می‌دانند («مسئول» یا «پاسخگو» به همان معنا که خود او از این واژه مراد می‌کند)، و در ادامه نیز بر همین اساس با کتاب‌های مذکور برخورد خواهم کرد.

یکی از پیامدهای چنین انتخابی، مشاهدهٔ تغییر جهت‌ها و پیچ‌وخم‌های

1. The formal method in literary study

2. Freudianism: a critical sketch

3. Marxism and the philosophy of language

4. Contemporary vitalism

۵. تاریخ‌هایی که در این فصل ذکر می‌شوند مربوط است به چاپ نخست کتاب‌ها در روسیه.

۶. برای ملاحظه تازه‌ترین، ولی احتمالاً نه آخرین، تبادل‌نظرها دربارهٔ این موضوع، بنگرید به گزارش میزگردی در: